

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

فعلیت خطاب نسبت به جاهل

عرض کردیم که امام (رضوان الله تعالی علیه) در جواب دومی که از این دلیل اول مشهور می‌دهند، می‌فرمایند که این دلیل مبتنی بر یک مبنائی هست که آن مبنا در نظر ما فاسد و مخدوش است. دلیل مشهور مبتنی بر این است که خطاب و تکلیف نسبت به جاهل فعلیت داشته باشد ولو اینکه منجز نیست؛ اما نسبت به جاهل تکلیف فعلیت دارد به خلاف ناسی که ناسی تکلیف نسبت به او فعلیت ندارد. این اساس مطلبی بود که مشهور در دلیل اول بیان کردند و گفتند جاهل از حدیث لاتعاد خارج است و حدیث لاتعاد مختص به ناسی است.

امام فرمودند که این بیان مبتنی است بر انحلال خطابات شرعیه، یعنی ما بگوییم «اقیموا الصلاة»، انحلال پیدا می‌کند به عدد مکلفین. «اقیموا الصلاة» ولو اینکه به حسب ظاهر یک خطاب است به حسب ظاهر یک حکم است؛ اما در واقع انحلال دارد. نسبت به هر مکلفی یک خطاب و یک حکم مستقل است.

مشهور می‌گویند که شارع به جایی که بیاید نفر به نفر و شهر به شهر خطاب را متوجه کند؛ به زید بفرماید تو نماز بخوان به عمر بفرماید تو نماز بخوان به بکر بفرماید تو نماز بخوان، تمام اینها را در یک خطاب ذکر می‌کند می‌فرماید «اقیموا الصلاة». پس این «اقیموا الصلاة» روی نظریه مشهور انحلال پیدا می‌کند به خطابات متعدده، هر مکلفی یک حکم مستقلی دارد.

اگر ما انحلال را پذیرفتیم، باید بگوییم «اقیموا الصلاة» وقتی متوجه جاهل می‌شود، یک کیفیتی دارد وقتی متوجه ناسی می‌شود یک کیفیت دیگری دارد. وقتی ما انحلال را پذیرفتیم، می‌گوییم این «اقیموا الصلاة» نسبت به این شخص معین ناسی ساقط می‌شود. تکلیف معقول نیست که متوجه ناسی شود. اما همین «اقیموا الصلاة» وقتی انحلال پیدا می‌کند و توجه پیدا می‌کند به این شخص معین جاهل، تکلیف نسبت به او فعلیت دارد.

روی نظریه مشهور اصلاً گویا شارع می‌آید به همین شخص معینی که جاهل است. ممکن است این جاهل باشد به جزئیت سوره للصلاة، اما زید جاهل نباشد.

اگر شارع از اول با توجه به اینکه این جاهل است بفرماید نماز دارای سوره بر تو واجب است این هیچ اشکالی نداشت توجه تکلیف به جاهل، مشهور می‌گویند مانعی ندارد. تکلیف نسبت به جاهل فعلیت دارد. حقیقت تکلیف و حقیقت حکم همان مرحله فعلیتش هست به این جاهل فعلیت دارد برای این جاهل. ولو اینکه جهلش برای عذر است و سبب می‌شود که يوم القيامة عقاب نشود.

حالا اگر شارع بخواهد بیاید نسبت به ناسی، کسی که الان شارع می‌داند این وقتی دارد نماز را می‌خواند این سوره را فراموش می‌کند. مشهور می‌گویند که توجه تکلیف به ناسی در حین نسیان این معقول نیست. پس روشن شد که این بیان مشهور در دلیل

اول مبتنی بر انحلال است وقتی که این خطاب انحلال به خطابات پیدا کرد، گویا به هر شخصی یک تکلیف مستقل، یک خطاب مستقل است.

اگر انحلال شد دیگر حالات شخصیه مکلفین دیگر مد نظر باید قرار بگیرد. بعد فرموده‌اند که امام (رضوان الله تعالی علیه) فرموده‌اند به نظر ما انحلال اصلاً یک مبنای فاسدی هست.

نقض اول

برای بیان این مطلب اولاً یک مقداری نقض وارد کردند. فرمودند ما اگر بخواهیم انحلال را بپذیریم، لازمه‌اش این است که آدم نائم تکلیف نداشته باشد. چون آدم نائم در حین نومش تکلیف به او معقول نیست. بگوییم «اقیموا الصلاة»، انحلال دارد، حالا می‌رسیم به نائم، اگر یک کسی از اول وقت تا آخر وقت گرفت خوابید. بگوییم این نائم تکلیف ندارد در حالی که همه فقها قائلند به اینکه نائم تکلیف دارد مکلف است حین نومش هم «اقیموا الصلاة» متوجه به او هست.

نقض دوم

نقض دوم در مورد خود عاصی است. در مواردی که کسی عصیان می‌کند آنجا هم باید بگوییم که عاصی تکلیف ندارد. چرا؟ برای اینکه در خطابات شخصیه یکی از چیزهایی که عقلاً در تکلیف و در خطاب معتبر هست، انبعاث است. الان اگر من بخواهم یک تکلیفی را متوجه زید کنم. باید امکان انبعاث در آن باشد. من دارم بعث می‌کنم یعنی تحریک می‌کنم که این زید برود این عمل را انجام بدهد، حالا اگر در زید امکان انبعاث وجود ندارد یا لاقلاً می‌دانم این انبعاث اصلاً در حق او تحقق پیدا نمی‌کند. می‌دانم یک آدم معصیت‌کاری است هرچه هم به او بگویم واجب، گوش نمی‌دهد. فرموده‌اند طبق نظریه انحلال باید عاصی با علم آمر به عصیان، اصلاً مکلف نباشد، عاصی باید بگوییم اصلاً تکلیفی متوجه به او نیست و اگر تکلیف متوجه به او نباشد دیگر عصیان معنا پیدا نمی‌کند. در حالی که همه فقها ملتزمند که عاصی هم مکلف، و عاصی هم در همان حینی که دارد عصیان می‌کند تکلیف به او متوجه است.

ببینید بحث قضا اصلاً یک بحث دیگری است ما هنوز به قضا نرسیدیم، ما اصلاً بحثمان این است که این آدم نائم «اقیموا الصلاة» کسی از اول وقت تا آخر وقت خواب است. کسی از اول وقت تا آخر وقت بیهوش است، این آدم مغمی علیه یا آدم نائم اصلاً خطاب «اقیموا الصلاة» متوجه او هست یا نه؟ همه می‌گویند هست.

تکلیف متوجه‌اش هست، منتهی نومش عذر است نائم بودن این عذر است نه اینکه نائم بودن مانع از فعلیت تکلیف باشد تکلیف متوجه این شخص است یعنی همه، یعنی اگر شما بخواهید بفرمایید تکلیف متوجه‌اش نیست معنایش این است که «اقیموا الصلاة» یعنی اقیموا غیر نائمین، اقیموا غیر مغمی علیه مثلاً، باید دائم این را تقیید بزنید، در حالی که تقییدات را هیچ کس نمی‌پذیرد.

توجه «اقیموا الصلاة» نسبت به آدم بیدار با نسبت به آدم خواب علی السویه است. به هر دو تکلیف متوجه است؛ منتهی آدم بیدار اگر انجام نداد این معذور نیست آدم خواب اگر انجام نداد این معذور است.

می‌فرمایند اگر ما بخواهیم انحلال را بپذیریم انحلال یعنی «اقیموا الصلاة» به تعداد مکلفین منحل می‌شود. یعنی اگر فرض کنید هزار مکلف داریم این به منزله هزار تکلیف است و در هر تکلیفی حالات شخصیه مکلف باید مد نظر باشد. مشهور همین را می‌گویند.

مشهور می‌گویند وقتی رسیدیم به آدم جاهل، «اقیموا الصلاة» فعلیتش از بین نمی‌رود. وقتی به آدم ناسی رسیدیم «اقیموا الصلاة»

فعلیتش از بین می‌رود. این برای همین انحلال است.

نقض اول امام

امام (رضوان الله تعالی علیه) می‌فرمایند اولین نقضی که ما داریم این است که شما در نائم هم باید همین حرف را بزنید. در نائم هم باید بگویید مثل ناسی فعلیت ندارد. در خود عاصی با توجه به اینکه مولا علم دارد به اینکه عصیان می‌کند، مولا می‌داند زید، وقتی مولا می‌خواهد به او تکلیفی کند او عصیان می‌کند؛ یعنی او انبعاث در او محقق نمی‌شود. جایی که انبعاث در او محقق نشود بعث امکان ندارد. بعث اگر نشد، حقیقت تکلیف غیر از بعث و اینها چیزی نیست. این را اولاً به عنوان موارد نقض آوردند.

مطلب دوم

مطلب دومی که فرمودند که از اینجا اساس فرمایش ایشان شروع می‌شود؛ می‌فرمایند ما اصلاً دو نوع خطاب داریم؛ یک خطابات عامه قانونیه داریم، و یک خطابات شخصیّه داریم. خطابات شخصیّه مثل اینکه مولا الان به عبدش می‌گوید که اسقنی ماء، در خطابات شخصیّه، مبادی شخصی ملحوظ نظر است. یعنی مولا وقتی بخواهد به این زید معین بگوید برای من آب بیاور، باید ببیند این زید قدرت دارد یا ندارد، این زید خواب است یا بیدار است. این زید مانعی دارد یا ندارد. همه جهات را باید لحاظ کند؛ اما می‌فرمایند که در خطابات قانونیه عامه او یک ملاک دیگری دارد، غیر از ملاکی که این خطابات شخصیّه دارد.

فرموده‌اند که شارع متعال این خطابات که در قرآن دارد؛ یا ایها الناس، یا ایها الذین امنوا، لله علی الناس حج البيت من استطاع، تمام اینها جزء خطابات عامه قانونیه را دارد. در این خطابات عامه قانونیه، حالات اشخاص به هیچ وجهی مورد نظر قرار نمی‌گیرد این که اشخاص جاهلند عالمنند، قادرند، نه، به هیچ وجه.

پس مولا وقتی که می‌فرماید «یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم الصیام» این به چه نحوی اگر حالات اشخاص را در نظر نمی‌گیرد پس چه موجود است اینجا؟ در خطابات عامه قانونیه یک حکم آمده روی یک عنوان کلی. قانون این است که در شرع اسلام وجوب روی صیام آمده. این را می‌خواهد بیان بکند. حالا کاری ندارد که الان این اشخاص به این حکمی که من الان دارم می‌گویم عالمنند، جاهلند، قدرت دارند صیام را انجام بدهند، قدرت ندارند صیام را انجام بدهند، کاری به این جهات اصلاً ندارد.

به عنوان کلی تشبیه فرمودند؛ مثل آن قوانینی کلی که در مجالس عامه کشورها وجود دارد. در مجالس عامه مثلاً فرض کنید در مجلس شورای اسلامی بیایند یک قانونی را بررسی می‌کنند و تصویب می‌کنند در تصویب قانون کلی حالات اشخاص، اصلاً مد نظر نیست. یک عنوانی را مثل وجوب، یعنی یک حکمی را مثل وجوب می‌آورند روی یک عنوان کلی به نام صیام. در شرع اسلام صیام واجب است بله. می‌فرمایند برای اینکه لغویت لازم نیاید باید در بین مردم لااقل یک نفر باشد یا یک جمع معتد به باشد برای اینکه این عمل و این دستور را اطاعت کند.

اگر خداوند از اول بداند این دستوری که دارد می‌دهد احادی اطاعت نمی‌کند نه از افرادی که در زمان خطاب موجودند و نه از افرادی که بعداً می‌خواهند موجود بشوند اگر چنین علمی داشته باشد اینجا اصلاً جعل این قانون لغو می‌شود.

پس ایشان اولاً می‌فرمایند ما دو جور خطاب داریم یکی خطابات شخصیّه، یکی خطابات قانونیه عامه، این یک. ملاکات اینها با هم فرق دارد در خطابات شخصیّه، حالات شخصی افراد ملحوظ نظر قانونگذار و آمر هست؛ اما در خطابات قانونیه عامه حالات شخصیّه ملحوظ نظر نیست.

مطلب سوم

سه، که این سومی هم ناشی از این امر دوم است. ملاک کلی در خطابات قانونیه این است که یک افرادی، یک نفر یا یک خورده

بیش از یک نفر، افرادی باشند که لااقل این دستور را امتثال کنند. اگر ما انحلالی شویم در انحلال باید در تمام افراد انبعاث امکان داشته باشد؛ اما در خطابات قانونیه این طور نیست.

یک مثالی فرمودند که اگر یک آمری بیاید در یک جماعتی امر کند، مثلاً بگوید ایها الناس می‌خواهیم این کار را انجام بدهیم و بر شما لازم است که کمک کنید. فرمودند این آمر وقتی که می‌خواهد این حرف را بزند و خطابش به جماعت است همین مقدار کافی است که در بین این جمعیت بعضی باشند بیايند این تکلیف را اطاعت کنند.

حالا بعضی از افراد هستند اصم، کر هستند و اصلاً نمی‌شنوند که این آمر چه می‌گوید؛ باز اشکالی ندارد پس در خطابات قانونیه عامه فقط حکم آمده روی یک عنوان کلی. اشخاص و افراد اولاً، و حالات اشخاص و حالات افراد اصلاً در نظر گرفته نمی‌شود.

نتیجه اول

نتیجه این بیان این است که همانطوری که خطاب به جاهل فعلیت دارد به ناسی هم فعلیت دارد. با این بیان ایشان این فرقی که مشهور بین جاهل و ناسی قرار دادند به طور کلی از بین می‌رود. همانطوری که خطاب به جاهل فعلیت دارد به ناسی هم فعلیت دارد این یک نتیجه.

نتیجه دوم

نتیجه دوم که مشهور از مبنای ایشان استفاده کردند، شما وقتی معالم خواندید در معالم آمدند گفتند شرائط عامه تکلیف. یکی از شرائط عامه را قدرت قرار دادند. گفتند قدرت یکی از شرائط عامه تکلیف است. یعنی اگر مولا بخواهد به کسی که عاجز است تکلیف کند، گفته اند تکلیف عاجز قبیح است. تکلیف عاجز ممتنع است.

مشهور می‌آیند قدرت را از شرائط تکلیف می‌دانند. امام می‌فرمایند نه، بر حسب همین مبنایی که اینجا دارند، می‌فرمایند قدرت به هیچ وجهی از شرائط تکلیف نیست. بلکه تکلیف نسبت به عاجز فعلیت دارد اما عجز عنوان عذر را برای او دارد.

بین اینها خیلی فرق است. ما بگوییم قدرت شرط تکلیف است یا بگوییم نه قدرت شرطیت برای تکلیف ندارد، اما عجز عنوان عذر را دارد، آن هم عذر در مقام امتثال، نه عذر مربوط به خود تکلیف.

اینها همه دقت هائی است که ایشان فرمودند. حال می‌خواهم در مقام امتثال عمل را انجام بدهم، عذر دارم. یک وقتی هست که انسان خودش مریض است عجز تکوینی دارد و یک وقتی هم هست که بلند می‌شود عمل را انجام بدهد، یک زورگویی، یک ظالمی می‌آید جلوی او را می‌گیرد که آن هم می‌شود یک عجز غیر تکوینی. عجز تکوینی، غیر تکوینی اینها عنوان عذر در مقام امتثال را دارد.

برای همین است که مولا اصلاً در تکلیف، اشخاص را در نظر نمی‌گیرد. مثلاً می‌فرماید «لله علي الناس حج البيت من استطاع»، حالا مستطیع یک عنوان کلی است، حج برایش واجب است. دیگر نمی‌گوید این مستطیعی که من دارم برایش حج واجب می‌کنم، جاهل است عالم است، ناسی است، قادر است. این چیزها را در نظر نمی‌گیرد.

به عنوان یک قانون کلی در شرع اسلام مستطیع، بجب علیه الحج، حالا این عنوان عقلاً و عرفاً یک مصادیقی دارد. زید مستطیع است، عمر مستطیع است، بکر مستطیع است، اینها باید حج را انجام بدهند. حالا اگر در انجام دادن حج به یک مانعی برخورد کردند، کسی مستطیع هست و رفت حج، رفت مدینه و محرم شد و رفت داخل حرم هم شد، اما آنجا مریض شد یا بیهوش شد دیگر قدرت ندارد بقیه اعمال را انجام بدهد، خب انجام ندهد. اما این معنایش این نیست که حالا که این بیهوش شده معلوم

می‌شود و کشف از این می‌شود که اصلاً این مکلف به حج نبوده است. نه، این مکلف است، بیهوش شد سال دیگر باید انجام بدهد یا برایش یک نائبی گرفته شود که مسئله اختلافی هم هست.

این بیان و فرمایش ایشان آثار فراوانی در فقه در اصول دارد و جاهای زیادی امام (رضوان الله تعالی علیه) به همین مبنایشان استناد کرده اند. آنوقت در تکمیل فرمایششان فرمودند که اصلاً معقول نیست حالات اشخاص در عناوین راه پیدا کند. معقول نیست که وقتی شارع می‌فرماید «یجب علی المستطیع الحج» در مستطیع، جهل نسیان مد نظر قرار بگیرد. چرا؟ فرمودند اینها یک عناوین کلیه است. مستطیع یک لفظ است و این لفظ یک مدلول و موضوع له دارد و لفظ همیشه حکایت از مدلول و موضوع له خودش دارد.

معقول نیست که یک لفظی از غیر موضوع له خودش بخواهد حکایت کند. هیچ وقت لفظ زید از عمرو حکایت نمی‌کند. لفظ انسان هیچ وقت از شجر حکایت نمی‌کند. این معقول نیست حکایت لفظ نسبت به موضوع له خودش معقول است؛ اما یک چیزی که خارج از موضوع له است معقول نیست.

فرمودند این حالات شخصیه تمام خارج از موضوع له است. وقتی شارع می‌فرماید یجب علی المستطیع، لفظ مستطیع دیگر دلالت بر جاهل ندارد، دلالت بر عالم ندارد، دلالت بر قادر ندارد، دلالت بر ناسی ندارد، همه این حالات شخصیه خارج از موضوع له است.

نتیجه این مبنا این شد؛ در مقابل مشهور که می‌فرمایند شما که می‌خواهید بین جاهل و ناسی فرق بگذارید این فرق شما مبتنی بر مبناي انحلال است در حالی که ما انحلال را نمی‌پذیریم.

«اقیموا الصلاة» روی نظر شریف ایشان یک حکم و یک خطاب است و انحلال به خطابات متعدده پیدا نمی‌کند. یک حکم است یک تکلیف است. یک حکم آمده روی یک عنوان کلی در نتیجه این «اقیموا الصلاة» توجهش به ناسی، با توجهش به جاهل، با توجهش به عالم، تمام اینها علی السویه است.

تکلیف در حق همه اینها فعلیت دارد و در نتیجه نمی‌شود بین اینها فرق بگذاریم. این جواب دومی که ایشان از مشهور دادند.

البته جواب های مبنایی هر مقداری هم که دقیق باشند، خیلی مهم نیستند. این دلیل اولی که مشهور آوردند برای اینکه لاتعاد شامل ناسی هست و شامل جاهل نیست، روی مبنای خودشان که انحلالی اند هست. ایشان می‌آید اصل مبنا را ابطال می‌کند و جواب مبنایی به طرف مقابل چندان ضرری نمی‌رساند. آنها می‌گویند نه ما مبنایمان، انحلال است.

فرموده اند که وقتی این عنوان آمد، هر کسی بعداً آمد علم به این حکم پیدا کرد، این برای او حجت است. علم پیدا نکرد برای او حجیت ندارد. اما نمی‌آییم بگوییم که آقا یک خطابی که در 1400 سال پیش بوده این انحلال پیدا کرده که باز اینجا هم این نکته را اضافه فرمودند که خب شما که می‌خواهید بگویید انحلال، نسبت به هزار نفر در زمان پیامبر انحلال پیدا کرده افرادی که بعد از زمان پیامبر آمدند چه؟ باید بگوییم که انحلال دارد.

نمی‌شود بگوییم فقط انحلال نسبت به موجودین در زمان خطاب است شما می‌خواهید بگویید این اقیموا نسبت به هر مکلفی الی یوم القیامه انحلال دارد. لازمه اش این است که در صدر اسلام خطاب و تکلیف به معدوم هم تعلق پیدا کند. افرادی که در آن زمان نبودند، بگوییم به حسب انحلال تکلیف به آن افرادی که در اعصار لاحقه و در زمان های بعد هم می‌آید تعلق پیدا می‌کند و تکلیف به معدوم هم که محال است.

بنابراین می‌فرمایند این حکم را قانونگذار آورده هر کسی علم به این حکم پیدا کرد حتی در زمان خود خطاب اگر بعضی از موجودین هم علم پیدا نکردند این خطاب برای آنها حجیت ندارد، حجیت شرطش علم است. یکی از مقومات حجت این است که انسان علم به او پیدا کند وقتی انسان علم پیدا نکرد برای او حجیت ندارد.

بین مسئله حجیت و عدم حجیت از یک طرف و مسئله انحلال و تبدیل به خطابات متعدده به حسب اشخاص مکلفین بین اینها خیلی فرق است. آنچه که ایشان ادعا می‌فرماید این است که «اقیموا الصلاة» به تعداد مکلفین، چه مکلفین در زمان خطاب چه غیر، انحلال پیدا نمی‌کند، یک قانون کلی. این قانون کلی را هرکسی به او علم پیدا بکند حجیت دارد برای او، علم هم پیدا نکرد حجیت ندارد. چه این اشخاص در زمان خطاب باشند و چه در زمان خطاب نباشند این خلاصه فرمایش ایشان است.

بین تکلیف و بین حجیت تکلیف فرق است. الان ما تکالیفی در واقع داریم که برای ما حجت نیست چون ما علم به آنها نداریم. می‌فرمایند اگر یک کسی جاهل است. چون ما یک قاعده‌ای داریم در ضمن قواعد فقهیه که بگوییم الکفار مکلفون بالفروع کما انه مکلفون بالاصول. کفار به فروع مکلفند؛ یعنی آن کافری که آن طرف کره زمین هم زندگی می‌کند بویی از اسلام و اسمی از اسلام به او نرسیده، «اقیموا الصلاة» او را هم شامل می‌شود «کتب علیکم الصیام» او را هم شامل می‌شود تکلیف در حق آنها هست فلذا که می‌گوییم وقتی آمدند مسلمان شدند یک قاعده فقهی دیگر می‌آید که می‌گوییم «الاسلام یَجِبُ ما قبله»، حالا این عمومیت دارد یا در بعضی از موارد اختلافی است.

ببیند حکم وجوب است این وجوب آمده روی مستطیع، بحث در این است که الان وقتی می‌فرماید «لله علی الناس حج البیت من استطاع»، دارد به مستطیع‌های خارجی، مستطیع‌های موجود و مستطیع‌های بعدی که می‌آیند دارد به آنها خطاب می‌کند. امام این را انکار می‌کند. می‌فرمایند در حین جعل قانون قانونگذار اشخاص، تعداد اشخاص حالات اشخاص، اینها را در نظر نمی‌گیرد.

در شرع اسلام این قانون وجود دارد. حالا اگر کسی علم به این قانون پیدا کرد وظیفه‌اش این است که تبعیت کند این قانون برای او حجت است. اگر علم پیدا نکرد این قانون برای او حجت نیست. اما بین این که حجت نیست و بین اینکه تکلیف متوجه او هست، بین اینها هیچ منافاتی نیست.

ممکن است یک چیزی حجت نباشد. الان این همه فقها در فقه می‌آیند در مواردی اصالة البرائة را جاری می‌کنند در حالی که ما شک داریم شرب توتون حلال است یا حرام، اصالة البرائة را جاری می‌کنیم.

ممکن است در واقع حکم فعلی واقعی ما حرمت هم باشد؛ اما آن حکم فعلی واقعی برای ما منجز نیست. منجزیت هم مرحله حجیت است. حجیت همان مرحله منجزیت است. منجز نیست چون ما علم به او نداریم چون جاهل به او هستیم. از این مبنا در جاهای دیگر استفاده می‌کنند. یکی از جاهائی که استفاده می‌کنند و آنجا بیشتر این بحث مطرح شده. آنجائی که عرض می‌کنم مرحوم شیخ انصاری که این هم از افتخارات شیخ انصاری است که می‌فرماید یکی از شرائط منجزیت علم اجمالی این است که تمام اطراف علم اجمالی داخل در محل ابتلاء باشد.

ایشان با همین مبنا این بیان شیخ را هم رد می‌کنند و می‌فرمایند نه. ابتلا یک حالت خاص مربوط به مکلف است این ارتباط با قانون ندارد. ابتلاء و عدم ابتلا دخلی در منجزیت علم اجمالی ندارد.

ببینید من اگر بخواهم بعنوان یک قانون عام بگویم برای شما درس خواندن واجب است. اگر بخواهم بعنوان عام بگویم ملاک و آن مبادی که قانون عام نیاز دارد به او این است که در بین شما لااقل یک نفر دو نفری باشد که تبعیت بکند. اگر یقین دارم که

هیچ کس گوش به این حرف نمی‌کند، اینجا از باب اینکه لغو لازم می‌آید و نباید انسان عاقل کار لغوی بکند نباید انسان جعل قانون بکند.

اما یک وقتی هست که می‌آیند به پنج نفر، می‌گویند شما پنج نفر در این مسئله معینه فقهیه، تحقیق کنید اینجا دیگر باید حالات هر شخصی را در نظر بگیرم. ایشان می‌خواهند بفرمایند که قوانین شرع از نوع اول است. اصلاً در قانون شرع ما قانون شخصی نداریم، بلکه مگر این که فرض کنید در یک موردی، امیرالمومنین (علیه السلام) به یک شخص معینی بفرماید تو این کار را انجام بده. حالات شخصیه او را در نظر گرفته باشد و دستور داده باشد که تو این کار را انجام بده. اما با قطع نظر از چند مورد مختصر و نادر ما اصلاً تمام قوانینی که داریم بعنوان قوانین عامه کلیه است.

حال آیا این مبناي ایشان درست است یا درست نیست، این خودش یک بحث مفصلي می‌خواهد من فقط مقید بودم که این مبنا را چون حرف بسیار بکری هست که ایشان فرمودند و عرض کردیم ما سراغ نداریم در قبل از ایشان این نظریه را، این فقط به گوش آقایان خورده باشد و دقت بکنند و ایشان این را به عنوان جواب دوم از دلیل اول مشهور قرار دادند.

حال آیا این مبنا درست است یا نیست این عمده محل بحثش در اصول هست و آنجا باید این مسئله تحقیق شود.

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ